

مرآت الوقایع مظفری

عبدالحسین نوایی*



کتاب مرآت الوقایع مظفری مجموعه یادداشت‌هایی است دربارهٔ حوادث ایران و شرح احوال مردم این سرزمین مقدس در فاصلهٔ ذی القعدة ۱۳۱۴ هجری قمری تا ۱۳۲۴ قمری/۱۲۸۵ خورشیدی و به تعبیری دیگر عصر سلطنت مظفرالدین شاه از نوبسندهٔ پر احساس و سوخته دل و بزرگوار و دلسوزی به نام عبدالحسین خان ملک المورخین که بعد لسان السلطنه لقب گرفت و کتابهای دیگری هم نوشت و شهرتی فراوان یافت.

دربارهٔ مظفرالدین شاه - بر اساس تواریخ رسمی - می‌دانیم که بعد از کشته شدن پدرش ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست و ده سال سلطنت کرد و سه سفر به اروپا رفت و برای این سفرها از بیگانگان وام گرفت و همه وامها را خرج کرد و در مقابل به خارجیان امتیازاتی قراوان بخشید و در زمان او نهضت مشروطه پدید آمد و شاه قاجار فرمان مشروطیت را صحنه نهاد و خود اندکی بعد درگذشت. اما بر اساس اسناد و مدارک تازه - از جمله همین کتاب حاضر - مظفرالدین شاه را بهتر خواهیم شناخت.

عبدالحسین خان لسان السلطنه ملک المورخین ارشد اولاد پدرش میرزا هدایت‌الملک سپهر کاشانی در سال ۱۳۴۸ شمسی در تهران متولد شد در خانه‌ای جنب امام زاده یحیی محله سرتخت. وی تحصیلات اولیه را در نزد معلمین سرخانه گذراند و بعد مقدمات عربی را آموخت و در هنگام فراغت، از کتابخانه غنی پدر خویش استفاده می‌کرد چنان که در سیزده سالگی کتاب تاریخ انبیا را نوشت و در سراسر عمر هم پس از فراغت از کارهای اداری و دولتی، در همین کتابخانه که بعد از فوت پدرش به او واگذار شده بود، به

خواندن و نوشتن و تحقیق و تحریر می‌گذرانید و روزی بیش از ۶ ساعت بدین کار می‌پرداخت.

ملک المورخین در ۱۸ سالگی در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در وزارت خارجه به کار مشغول شد و بعد هم به دربار راه یافت و به سمت منشی مخصوص اتابیک میرزا علی اصغر خان امین السلطان به خدمت پرداخت و بعد از مرگ ناصرالدین شاه در دربار مظفری به سمت ژنرال آجودان و معلم شاه منصوب شد و کماکان امور اتابیک اعظم را انجام می‌داد و یک چند به کارگزاری مازندران رفت و بعد در تهران ریاست ادارهٔ ملل متنوعه را به دست آورد و در همین دوره مظفری است که بعد از مرگ پدر، ابتدا لقب ملک المورخین یافت و سپس لسان السلطنه شد.

از اواخر دوره مظفری ملک المورخین به انتشار روزنامه و نوشتن مقالات انتقادی پرداخت و در کشمکش میان محمد علی شاه و مشروطه خواهان جانب آزادیخواهان را گرفت و در هنگام فتح تهران نیز حتی خانهٔ خود را در اختیار تفنگچیان مجاهد گذاشت.

در فتح تهران وی مورد توجه علیقلی خان بختیاری سردار اسعد قرار گرفت و سردار از او خواست که تاریخ بختیاری را بنویسد و در حکومت صمصام السلطنه هم به فرمانداری بعضی از مضافات اصفهان رسید ولی مشاهده ظلم و ستم بختیاریان به مردم او را سخت دل آزوده کرد چنان که از حکومت کناره گرفت و یک چند نیز سمت ریاست اوقاف کاشان زادگاه خود یافت و در پایان عمر، بی آن که حق خدمت وی شناخته آید به مدیریت یک دبستان دولتی منصوب شد و اجباراً درین سمت انجام وظیفه کرد. پیداست که مردی چنین حساس و درست و درستکار نمی‌تواند ثروتی بیاندوزد و باغ و سرایی فراهم آورد چه بسا که ناچار است بر خانوادهٔ خود سخت گیرد تا مناعت و عزت نفس خود را از دست ندهد و در

* دکترای ادبیات فارسی و محقق، نویسنده و مصحح متون تاریخی و ادبی و مصحح کتابهایی چون احسن التواریخ، زبور آل داود و دیوان محتشم.

باطن خون دل خورد و در ظاهر با خویش و بیگانه به محبت و ایثار بگذراند و چه خوب گفته است خواجه شیراز درین باره که طراز پیرهن زر کشم مبین چون شمع که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

وقتی کار روزنامه نگاری سودی نبخشید و چون هنرهای دگر باعث حرمان‌ها شد به اندیشه ایجاد مدرسه افتاد و با شرکت چند تن مدرسه ملی ادب را تأسیس کرد و در این راه نیز حتی جهیز همسر بزرگوار خود خانم حمیده ضرابی را با رضای آن خانم که زنی دانشمند و شاعری ایران دوست و خیر و معلمی به تمام معنی بود، خرج کرد.

پایان عمر او مصادف بود با سالهای سلطنت رضا شاه و دیکتاتوری وحشتناک وی. ملک المورخین از این همه فشار و سختی و تندى حکومت شدیداً دل‌آزرده بود خاصه آن که فرزند ارشدش به نام محبعلی خان - که بعد نام خانوادگی دبیر سپهری گرفت - مردی آزادی خواه بود و این همه ظلم و فشار حکومت را بر نمی‌تافت و مأمورین دولتی هم در جستجوی او بودند تا این که در ۱۳۰۳ هـ. شمسى به خانه او ریختند و ملک المتکلمین را مضروب نمودند و از آن روز وی علیل و درمانده شد تا این که در سال

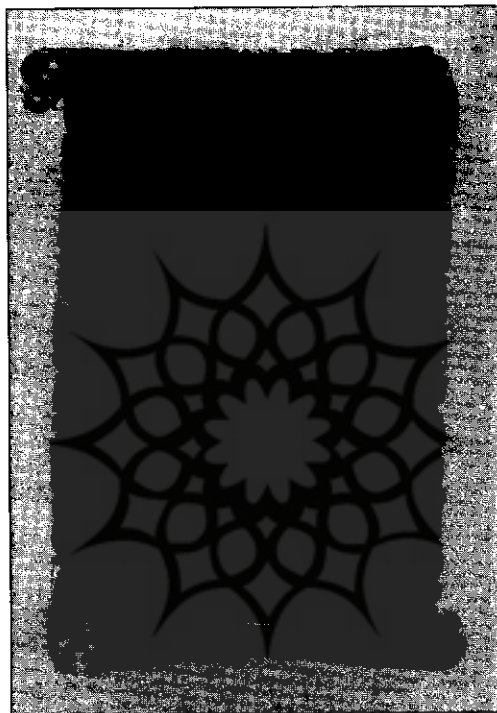
۱۳۱۲ درگذشت. آنچه راجع به ملک المتکلمین تا اینجا آوردم همه برگرفته بود از شرح مفصلی که شادروان محبعلی دبیر سپهری در شرح حال پدر خود نوشته بود و چون بیشتر مبتنی بر مسائل عاطفی بود خلاصه آن را آوردم تا هم یادی از دبیر سپهری نازنین و مهربان شده باشد و هم اشاره‌ای به شرح حال پدری چون ملک المورخین از زبان و قلم فرزند صالحی چون محبعلی دبیر سپهری اما شرح حال دیگری هم از این مرد بزرگوار به قلم دوست درگذشته من محمد صدر هاشمی - که روانش شاد باد - در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران در ذیل عنوان «آئینه عیب نما» آمده که سخت دل‌انگیز است:

مرحوم ملک المورخین از لحاظ روزنامه نگاری مقام بلندی را در تاریخ جراید حائز است. وی در ابتدای مشروطیت چند روزنامه

به نامهای «وطن» و «شاهنشاهی» و «آئینه عیب نما» و «آزاده» و «صفحه روزگار» منتشر نموده و از این جهت یکی از بزرگترین بانیان جراید ایران است.

میرزا عبدالحسین خان ملک المورخین فرزند میرزا هدایه الله خان پسر میرزا محمد تقی خان لسان الملک کاشی مؤلف کتاب ناسخ التواریخ معروف و از طرف پدر به میرزا مهدی خان وزیر نادر شاه و از طرف مادر به فتحعلی خان ملک الشعراى کاشانی (صبا) منسوب است. ملک المورخین در سال ۱۳۴۸ شمسی مطابق ۱۳۸۷ قمری در طهران متولد شد و در ۳۱ تیر ماه سال ۱۳۱۲

شمسی پس از یک کسالت هشت روزه دنیای فانی را وداع گفت و بنا بر این ۶۴ سال در این دنیا زندگی نموده است. وی مردی ادیب و شاعر و گذشته از زبان عربی به چند زبان خارجی آشنا بود و گاهی اشعار نغز و پر معنی می‌سروده و در شعر «ادیب» تخلص می‌کرده است. ملک المورخین از سنین چهارده سالگی به تدوین تاریخ انبیا پرداخته و در سال ۱۳۲۲ پس از فوت پدر با دریافت لقب «ملک المورخین»، مأمور نگارش و اتمام دوره کتاب ناسخ التواریخ گردید آن مرحوم در طول حیات در حدود صد مجلد کتاب در تاریخ و ادبیات و صنایع و دیانت اسلامی نگاشته که همه از



علو مقام او حکایت می‌کند.

در سالنامه پارس ۱۳۱۳، صفحه ۱۲۹ می‌نویسد از جمله تألیفات مرحوم ملک المورخین تاریخ یومیه ایران است که از ۳۶ سال قبل تا کنون (سال تدوین این شرح حال) مرتباً وقایع هر سالی را در یک مجلد جداگانه به رشته تحریر درآورده و حتی تا سه روز قبل از وفات هم از نگارش دست برنداشته است. علاوه بر کتابهای مذکور مرحوم ملک المورخین کتاب مهم دیگری که به صورت دایرةالمعارف می‌باشد و حاوی شرح لغات علمی و فنی و تاریخی و ادبی در حدود سیصد هزار بیت نوشته و این کتاب در پنج مجلد بزرگ است. چنان که قبلاً اشاره کردیم چون مرحوم ملک المورخین از آزادیخواهان معروف و وطن پرستان حقیقی بود لذا از آغاز مشروطیت موفق به تأسیس و انتشار چند روزنامه به نامهای «آئینه

عیب نما، «وطن»، «شاهنشاهی»، «آزادی» و «صفحه روزگار» گردید...

اما شرحی نیز بیاوریم در کیفیت دسترسی من به این کتاب و ماجرای شیرین آن:

دوست عزیز و گرامی جناب دکتر شمس الدین خرمی که دانشمندی کتاب شناس و کتاب باز است، روزی در سال ۱۳۶۶ به من گفت در میانه کتابهایی که اخیراً خریده ام رساله کوچکی است ظاهراً مربوط به مشروطیت و میل دارم تو نیز آن را بررسی نمایی. با شوقی تمام این نسخه را ورق زدم و متوجه شدم که قسمتی است از تاریخ روزانه‌ای به صورت یادداشت و مربوط به سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ هـ. ق بی درنگ با اجازه دکتر خرمی نسخه‌ای از آن برداشتم و اجازه دیگری هم برای چاپ آن گرفتم و سخت ازین پیشامد شادمان شدم. تو گویی:

چو این نامه افتاد در دست من

به گردون گراینده شد شست من

مقدمات چاپ فراهم شده بود که دوست عزیز دیگری به نام جمشید کیان فر به من اطلاع داد که قسمتی از این کتاب که به مظفرالدین شاه اهداء شده و به صورت چاپ سنگی وجود دارد که متضمن مطالب سودمندی است. به لطف آن عزیز صورتی از آن کتاب نیز فراهم آمد و چون مؤلف خود آن پاره نخستین را مرآت الوقایع نام نهاده بود از این رو قسمت اول کتاب را مرآت الوقایع نام نهادم و قسمت دوم را یادداشتهای ملک المورخین. بدین ترتیب اول بار قسمتهایی از تاریخ یومیه ایران، به لطف و محبت سروران مرتضی و اسماعیل ریاحی مدیران محترم انتشارات زرین و به سعی و کوشش خانم زبیده جهانگیری که در ویراستاری کتاب وقت فراوان و صبر و حوصله بی پایان فرمودند: تحت نام یادداشتهای ملک المورخین و مرآت الوقایع مظفری چاپ شد.

اما چون اطلاع کافی از خاندان شادروان ملک المورخین و سرنوشت بقیه یادداشتهای نداشتم، در پایان مقدمه چند کلمه‌ای افزودم بر این گونه «این سخن را به پایان می‌برم با امید فراوان بدان که بازماندگان و خویشان ملک المورخین، آنچه از زندگانی این مرد شریف مسلمان متعهد وطن خواه می‌دانند برای این بنده ناتوان بفرستند تا مگر در چاپهای بعد شرح حالی از این مرد آن چنان که باید در شأن و مقام او شاید فراهم آورم و حق نعمت او بدرستی بگزارم و ما توفیقی الا بالله سبحانه الذی بیده ملکوت کل شی.

سپاس خدای را که توفیق ارزانی فرمود و مدتی بعد از چاپ

اول کتاب، تلفن صدا کرد و من صدای دوست عزیز بزرگوار و دانشمند جناب دکتر امیرحسین آریان پور را شنیدم که مژده دیدار خاندان محترم دبیر سپهری را به عنوان بازماندگان مستقیم ملک المورخین به من ارزانی فرمود و چند روز بعد ایشان، شادروان محبعلی خان دبیر سپهری را به کاشانه این ناتوان رهنمون شدند و این امر مقدمه‌ای شد برای دوستی استوار و گرم و ارزنده‌ای با آن مرد محترم و خاندان عزیز ایشان. دریغ که در بهار سال ۱۳۷۵ محبعلی خان به دیدار حق شتافت و در سنی متجاوز از نود و چند سال روی در نقاب خاک کشید.

در خلال این مذاکرات متوجه شدم که آن مرد بزرگوار- عبدالحسین خان لسان السلطنه ملک المورخین- تا پایان عمر هر سال در دفتری خاص شرح وقایع آن سال را نوشته است و من توفیق یافتم که مقداری از آن یادداشتهای را به دست آورم و بازنویسی کنم. افسوس که همه آن دفاتر در دسترس نبود بلکه پراکنده نزد این و آن بود. اما خوشبختانه خداوند توفیق بخشید و من توانستم قسمت مربوط به زمان مظفرالدین شاه را کامل کنم یعنی گذشته از مرآت الوقایع یعنی قسمت چاپ شده نخستین و قسمت مربوط به حوادث سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳. قسمتهای مربوط به وقایع سالهای ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ و قسمت اخیر یعنی حوادث سال ۱۳۲۳ را تا مرگ مظفرالدین شاه به دست آوردم و با توضیحات مختصر که کتاب را پیش ازین قطور نسازد تقدیم اهل نظر کنم. این نکته نیز شایان ذکر است که مرحوم دبیر سپهری واگذاری بقیه یادداشتهای را موکول به چاپ کتاب حاضر یعنی ایران عصر مظفری کرده بود منتها ترتیب مقدمات چاپ کتاب سه چهار سالی به طول انجامید و در این فاصله روزگار آن عزیز سپهری شد و این آرزو در دل ماند که بقیه یادداشتهای نیز فراهم آید و منتشر گردد و امید آن که بازماندگان محترم آن شادروان راضی نشوند که آن یادداشتهای از دسترس اهل تحقیق دور بماند و از میان برود زیرا آن طور که من دیدم بسیاری از آن اوراق یا بر اثر رطوبت یا بر اثر سوختگی تقریباً ناخوانا شده بود و من به زحمت تمام توانستم آنها را بخوانم تا جایی که قسمتهای سوخته بخصوص از هم فرو می‌ریخت و من مجبور بودم چادر شبی زیر آن اوراق بگسترتم تا ریزه‌های سوخته کاغذ بر فرش و سطح اطاق فرو نریزد و من یقین دارم که بازماندگان مرحوم دبیر سپهری هرگز نخواهند گذاشت که یادگارهای فرهنگی خانواده از بین برود زیرا تا آنجا که می‌دانم همه افراد خاندان ایشان از زن و مرد تحصیل کرده و فرهیخته‌اند و میراث فرهنگی خانواده را ارج می‌نهند.

یادداشت‌های ملک‌المورخین نوعاً کوتاه و موجز و روشن و گویا نوشته شده و زبانی ساده و بی‌اشکال دارد و نویسنده هرگز در صدد اظهار فضل و قلنبه‌گویی برنیامده و مسائل را بی‌روی و ریا و مجامله بیان داشته و همه جا نسبت به جامعه‌نگون بخت ایران آن روزگار دلسوزی نشان داده و از زورگویان و تجاوز کاران و ستمگران بد گفته و بد نوشته و گاه آنان را لعن کرده و داوریه‌های تند و اغلب درست و بجا کرده است. این یادداشت‌ها به طور کلی شامل دو قسمت است یکی مسائل مربوط به جهان که بیشتر از روی روزنامه‌های مختلف و اغلب از جراید و مجلات عربی گرفته شده و دیگر قسمت‌ها که مربوط به ایران است از مشاهدات و مسموعات دست اول خود مؤلف است که به مناسب شغل درباری خود بسیاری از حوادث را می‌توانسته به چشم ببیند یا از دهان بازیگران سیاسی مستقیماً بشنود و بر روی کاغذ آورد. در این مورد هم این نکته قابل ذکر است که شرح وقایع چند ساله اول که مؤلف تحریر و به شاه قاجار تقدیم کرده است با قسمت‌های دیگر متفاوت است و علی‌القاعده می‌بایست هم چنین باشد زیرا مؤلف آن قسمت‌ها را برای عرضه به مظفرالدین شاه نوشته و طبعاً در تحریر آن دقت بیشتری کرده و مطالب را با انسجام بیشتری نوشته حتی عنوان‌گذاری و تیتربندی کرده و از آن گذشته از شخص شاه و اذنباش بالا جبار تمجید و تحسین نمود و همه کارها را به سامان و همه افراد را به نیکی یاد کرده و از ترس غضب شاه یا سخط درباریان کوشیده است تا همه چیز و همه کس را خوب، نغز و دلکش معرفی کند که سر و کارش با درباری مستبد و افرادی فاسد و مغرض و کینه توز بوده و مؤلف بیچاره ناگزیر دست به عصا قدم برداشته است در حالی که بقیه مطالب، چون به کسی عرضه نشده و در حقیقت برای درد دل و شکایت از روزگار نوشته آن انسجام و دقت را ندارد. اما در عوض صادق است و صمیمی و سراسر آمیخته به طعن و لعن کسانی که بر اثر سودپرستی و نادرستی کشور را بدین روز سیاه نشانده بودند. اما داستان مشروطه در یادداشت‌های ملک‌المورخین شور و حال دیگری دارد و حاوی نکات بسیار دقیقی است که در جای دیگری دیده نمی‌شود کما این که هشت ماه پیش از تحصن مردم در سفارت انگلیس ملک‌المورخین بدین نکته اشاره دارد که شایع است که می‌خواهند در سفارت بست بنشینند و حتی بر خلاف نظر کسانی که در باب کلمه مشروطه گفته‌اند و می‌گویند که از کلمه چارت انگلیسی گرفته شده یا کسانی که آن را مأخوذ از مصنوعات عثمانی یا تلقینات سفارت انگلستان می‌پندارند، کلمه مشروطه را در مقابل حکومت مطلقه

به کار برده آن هم در ذیل وقایع سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ یعنی سال شکست روسیه از ژاپن و ناتوانی و انفعال تزار نیکلای دوم در برابر دوما روسیه و دادن آزادیهای نسبی به جامعه روسیه و مجلس دوما و امثال آن. با این همه ملک‌المورخین بی‌خبر از این که این سر و صداها و کشت و کشتارها سرآغاز فصل نوینی در تاریخ ایران خواهد شد، وقایع را روز به روز نوشته در کنار دیگر حوادث بی‌اهمیتی که در همان روزها در ایران و دیگر کشورها روی داده است. توضیح آن که نویسندگان تاریخ مشروطیت مثل کسروی و ملک زاده و امیرخیزی و دیگران سالها بعد از آن وقایع که مشروطیت با همه فراز و نشیب‌ها و زشتی‌ها و زیبایی‌ها ظاهر شده و آثار خوب و بد آن مشخص شده بود به جمع‌آوری مطلب و تحریر وقایع دست زده بودند و بالنتیجه نسبت به آن وقایع و تبعات آن می‌توانستند اظهار نظر و تحلیل و تجزیه کنند. اما ملک‌المورخین اصلاً نمی‌دانسته که سرانجام این جنبش‌ها و کوشش‌ها چه خواهد بود و مآل کار به کجا خواهد انجامید به همین جهت آن حوادث را به صورت پیشامدهای روزمره می‌دید نه مقدمه یک حادثه عظیم که بد یا خوب زندگی مردم و حیات کشور را دگرگون خواهد نمود. با تمام این احوال نوشته‌های ملک‌المورخین بسیار مفنتم است از آن روی که اولاً همراه با حوادث نوشته شده و ثانیاً مؤلف خود فرد تحصیل کرده مستقلی بوده و بستگی‌های خصومت‌آمیز با فرقه و دسته خاصی نداشته نه در جناح استبداد صاحب شغل و مقام و منصب و مکتب و مکانتی داشته نه با گروه مشروطه خواه سر و سری و ارتباط پنهان و آشکاری و این امر خود بر ارزش نوشته‌های او می‌افزاید و دفتر خاطرات او را بهای بیشتری می‌بخشد.

با این همه دو نکته بر این مؤلف ارجمند می‌توان گرفت:

نخست آن که بدون آن که ذکر سند یا استدلالی کند، درباره افراد داوریه‌های تند و خشن و گاه بی‌رحمانه‌ای دارد همراه با تهمت‌های زشت و چه بسا ناروا. شرح تند و بی‌پرده‌ای که درباره بعضی از رجال و نساء عصر خود آورده گاه چنان زشت است که قلم از بازگو کردن آن شرم دارد مثل مطلبی که درباره شاهزاده سلطان احمد میرزا عضدالدوله پدر عین‌الدوله و آقا وحید سپهسالار آورده یا سخنی که از قول ایران‌الملوک دختر ناصرالدین شاه ذکر کرده یا سخنی که به قلم او آمده درباره دو تن از ساده رویان دربار مظفری. البته همه داوریه‌های او چنین هتاکانه نیست ولی به هر حال مطالبی هم که درباره دیگر علماء آن روزگار و همچنین افراد مشهوری مثل شیخ فضل‌الله و علاءالدوله و

وجیهه الله ظهیرالدوله و همسر وی نوشته چون همراه استدلال با سند و مدرکی نیست باز از مقوله تهمت و افترا و حدافل نشر اکاذیب به شمار می آید بخصوص آنچه درباره شیخ فضل الله نوشته که مسلماً دور از حقیقت است و مسلماً نویسنده تحت تأثیر القائات مشروطه خواهان قرار گرفته که شیخ فضل الله را مانع تندروی های خود می دانستند. اما در بعضی موارد هم از افراد ناباب جامعه به سختی و تندوی یاد می کند منتهای با دلیل و ذکر شرح و تفصیل مثل مطالبی که درباره حاج محمدحسن امین الضرب و معین التجار بوشهری و حاجی ملک التجار آورده که ارزنده است و چون در متن کتاب به نظر اهل فضل می رسد نیازی به نقل و ارجاع ندیدیم.

و دیگر آن که گاهی در داوری دچار تردید شده چنان که از کسی تمجید می کند و اندکی بعد به تکذیب او می پردازد و باز دوباره به تحسین او می نشیند و در این مورد شرحی که درباره عزل امین السلطان و صدارت میرزا علی خان امین الدوله و باز عزل امین الدوله و صدارت مجدد میرزا علی اصغر خان نوشته بسیار قابل تأمل است و به نظر می آید که در آن آشوب فکری و غوغای اجتماعی که جمعی دوستدار امین السلطان و جمعی هواخواه امین الدوله بودند و هر کدام وجوه ضعف مخالفان خود را بر می شمرده و نقاط قوت مخدوم خود را با آب و تاب بیان می کرده مؤلف بیچاره که لایب بسیار جوان بوده نمی توانسته درباره آن دو نفر تصمیم بگیرد و مسلماً تصمیم گیری نیز مشکل بوده زیرا امین السلطان خوش رو و خوش برخورد و مردم دار است و خراج و دست و دل باز که می داند با عارف و عامی و شیخ و شوخ چگونه رفتار کند و چه بگوید و چه نکند و چگونه روز در پیشگاه شاه و محضر علما به کرنش بنشیند و به تعظیم و تکریم پردازد و شب هم بساط باده و ساده بگسترده و لودگان و دلکان و ظریفان و صاحب ذوقان را در پارک خود جمع آورد و از روزگار کام دل بستاند، اما امین الدوله مرد موقری بود که هرگز بیهوده نمی خندید و با کسی شوخی نمی کرد و اصلاً اهل شوخی نبود و در خرج هم خاصه از کیسه دولت و مالیات ملت بسیار ممسک بود، نه آجیل می خورد

نه آجیل می داد و در ساعات اداره کشور به احدی اجازه توقعات بی جا نمی داد و لقب و امتیاز و شغل به این و آن نمی بخشید و حتی به علما که به عنوان ناراضیتی اظهار بی میلی از ماندن در تهران و تلویحاً و تصریحاً اعلام مهاجرت می کردند می گفت ارض الله واسعة، طبیعی است که امین السلطان با آن خصوصیت اخلاقی که در طریق دوست یابی حلال از حرام نمی شناخت تا چه اندازه می تواند مورد محبت کسانی قرار گیرد که نفع شخصی را بر مصلحت کشور ترجیح می دهند و مملکت را آشفته می خواهند که خود بهتر بتوانند از آب گل آلود ماهی بگیرند. بدبختی آن بود که مردی چنین هوشمند و مدبر و پخته و فهمیده در عرصه سیاست گاهی غاشیه کش لندن نشینان بود و گاهی عتبه بوس دولت تزاری. اما امین الدوله هرگز کاسه لیبسی اجانب نکرده بود و نمی کرد و تنها می خواست که خدمتی به ایران و ایرانی انجام دهد و زیر بار شرق و غرب نرود و در نظر داشت که قرضی تازه با ربی کمیتر برای مملکت دست و پا کند که قروض روس و انگلیس را ادا کند و بهانه مداخله را از دست آنان بگیرد. این دو مرد هر کدام شایستگی هایی داشتند و چنان که دیدیم هر کدام هواخواهانی و در این میان مؤلف جوان، متحیر میان دو جریان مهم فکری در تاریخ ایران مانده است جناحی که ریخت و پاشی دارد و فیضش به عارف و عامی می رسد ولی گفتار و کردارش نه به سود ملت است و جناحی که می خواهد با امساک و قناعت جامعه حساس و هوشمند ولی زود رنج و پر سوء ظن ایرانی را به سوی آینده ای روشن هدایت کند در حالی که بدبختانه زعمای قوم هم که در افکار مردم صاحب نفوذ و عامل تأثیر بودند دعاگوی کسانی بودند که از دستشان دستها بر خدا بود و به تعبیری دیگر خود یا نمی فهمیدند یا می فهمیدند و نمی گفتند و دست از احتیاط کاری و مصلحت اندیش بر نمی داشتند و از سود خویش چشم نمی پوشیدند و به عصای مرصعی یا انفیه دان جواهر نشانی منافع ملت را در پای مطامع اهل دولت قربانی می کردند که اگر بگوییم شرح آن بی حد شود.

✍

